

### جلسه 73

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در استدلال به معتبره ی ابالحسین الخادم بود که حضرت فرمودند که «إِذَا بَلَغَ وَكُتِبَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ جَازَ أَمْرُهُ». مفهومش این است که اگر بالغ نشد «لا يجوز امره». یعنی امرش نافذ نیست «إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَفِيهَاً أَوْ ضَعِيفاً». که باز دلالت می کند که اگر سفیه و ضعیف هم بود بعد البلوغ هم باز «لا يجوز امره».

گفتیم استدلال به این روایت مبارکه برای این که شرط است بلوغ و رشد در مؤسسن اشخاص اعتباری این هست که خب اطلاق این که می فرماید که «لا يجوز امره»، امر او نافذ نیست. آن امر هر چه می خواهد باشد. بیع باشد، شراء باشد یا تأسیس یک مؤسسه اعتباری باشد. یا بانک باشد یا صندوق باشد، اطلاقش شامل می شود. این تقریب اول. این تقریب اول اشکالش چی شده؟ اشکالش این بود که بر بعض نسخ «لا يجوز علیه امره» بود. بنابراین آن جاهایی که به ضررش هست، چون علی دارد، علی مال ضرر است، لام برای نفی است دیگه. آن اشکال بود که گفتیم آن نسخه مطمئن هستیم که نسخه درستی نیست. جواب این جور داده شد.

تقریب ثانی برای استدلال به این روایت این است که حالا علی هم نباشد. آن اشکال اول مبنی بر وجود کلمه علیه بود. اشکال، تقریب ثانی می گوید علی هم نباشد ولی ما می دانیم این که شارع می فرماید قبل البلوغ نافذ نیست امرش، به لحاظ مصلحت طفل است و این که او در آسایش باشد. توی گرفتاری های مسئولیت نیفتد. هنوز قبل البلوغ است، در سنینی است که مناسب نیست که مسئولیت بر گردنش بیفتد. فلذا شارع فرموده «لا يجوز امره»، خب کجا؟ پس هر جا مسئولیت دارد، تبعات این چنینی دارد مشمول روایت می شود به قرینه فلسفه حکم و حکمت حکم. اما آن جاهایی که نه، یک چیزی دارند به او می بخشند. الان یک بچه 14 ساله است. یک کسی آمد مثلاً فرض کنید دو میلیارد به او بخشید. بگوییم نه، قبول نکن. پدرت باید قبول کند. الان پدرش هم نیست. این هم از دستش می رود. خب چه عیب دارد بگوییم این جا؟ چون این مسئولیت برایش نیست که، قبول دارد می کند. به رفاهش هست، به مصلحتش هست. حالا پس اگر آمدند این

نوجوان‌هایی که متمیز هستند و تحصیل هم کردند و خیلی هم خوب هستند آمدند با همدیگه گفتند ما یک صندوق می‌خواهیم درست کنیم که به بینوایان محله‌مان کمک بشود. پول هم از پول‌های خودمان نمی‌خواهیم بگذاریم. به مردم می‌گوییم بیایند توی این صندوق که ما اعتبار کردیم این صندوق را و فلانی را مدیرعاملش قرار دادیم کذا، بیایید پول بگذارید، می‌توانید وقف کنید یا حبس کنید یا چه کنید. خب بگوییم چه اشکالی دارد؟ این به ضررش نیست. به‌خلاف مصلحتش نیست. پس بنابراین ولو علی هم نباشد در روایت اما گفته می‌شود که با توجه به مصلحت و فلسفه این حکم، اطلاق منعقد نمی‌شود برای این روایت در مواردی که مخالف با آسایش و رفاه و مصلحتش نباشد.

«التقريب الثاني بالالتفات»

س: 4:24

ج: حالا ببینید؛ حالا بله، بعد ببینیم اشکال چه می‌کنند؟ جواب چه می‌دهند؟ «بالالتفات إلى أن علة حَجْر الصبي و منع الصبي والسفيه»، علتش چیه؟ «هی رعایة مصلحته ورفاهه»، مراعات نمودن مصلحت او و آسایش او است. به‌خاطر این جهت است شارع فرمودند. قبلش آقا «فشمول هذا النوع من التصرفات غير الملزمة له غير متصور». پس شمول این نوع از تصرفاتی که الزام‌آور نیست برای صبی و سفیه، این متصور نیست. این شمول متصور نیست که ما بگوییم این هم شامل این ادله می‌شود. نه، این شامل این روایت نمی‌شود. یا حتماً شامل نمی‌شود یا شک داریم شامل می‌شود یا نه، این را اضافه می‌کنیم. یا شک داریم شامل می‌شود یا نه. ما باید احراز کنیم شمول را تا به این روایت بتوانیم استدلال بکنیم. اگر می‌دانیم شامل نمی‌شود یا شک داریم که شامل می‌شود یا نه، نمی‌توانیم. چون اولی که روشن است. دومی هم تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه دلیل می‌شود. این اشکال. تقریب اشکال.

جوابی که از این داده می‌شود این است که، یعنی اشکال گفتیم تقاریبی دارد. تقریب اول. این تقریب ثانی اشکال بود. جواب از این اشکال را این‌جوری می‌دهند. «یمكن أن تكون علة الحَجْر علی الصبي والسفيه فی أن تصرفاتهما لیست فی مصلحة المجتمع عموماً» شما فقط نگاه می‌کنید به خود صبی و سفیه، اما ممکن است شارع بفرماید این‌ها تا به حد بلوغ نرسیدند یا به حد رشد نرسیدند تصمیمات‌شان ممکن است نوعاً خیلی جاها به ضرر جامعه باشد. ممکن است به ضرر شخص خودش نباشد اما به ضرر جامعه باشد. چون هنوز پختگی پیدا نکرده که درست محاسبه بکند. حالا همین‌جایی

که مثال زدم مثلاً دو میلیارد می آید می گوید من به شما بخشیدم، بعد این ممکن است نتواند یک محاسباتی بکند که بله، این دو میلیاردی که به من می بخشند بعداً به رخ من می کشند. فلان جا می گویند ما بودیم به تو کمک کردیم. الان از من یک تقاضای خاصی دارند، من را توی مضيقه می اندازند، ولی اگر بالغ و عاقل این ها شده، این ها را محاسبه می کند، تصمیم پخته می گیرد. جامع الاطراف می تواند بگیرد. پس ما نمی توانیم بگوییم فقط حتماً کشف کردیم که علت رفاه شخص خودش است و مصلحت شخص خودش است. بگوییم خب این جاها که مصلحت دارد، رفاه که در آن هست. نه، ممکن است شارع علاوه بر آن مصلحت جامعه را هم در نظر گرفته باشد. گفته نه، تا بالغ و عاقل نشده، آن جورى نشده، تصرفاتش را من نافذ قرار نمی دهم. «يَمْكُنُ أَنْ تَكُونَ عَلَّةَ الْحَجَرِ عَلَى الصَّبِيِّ وَالسَّفِيهِ» در این باشد که تصرفات این دو «ليست في مصلحة المجتمع عموماً» در مصلحت مجتمع که در آن زندگی می کنند یا مطلقاً، به نحو عموم نیست. «لأنهما و بسبب» و او زائد است. «لأنهما بسبب ضعفهما في اتخاذ القرار الصحيح يجلبان الضرر على نفسيهما و غيرهما» زیرا آن دو هم صبی و هم سفیه به سبب ضعفی که در درک مباحث به طور کامل دارند و ناپختگی هایی که دارند به سبب ضعف آن ها در اتخاذ نمودن یک قرار و یک موقف صحیح، این ها جلب می کنند ضرر را در یک مواردی هم به خودشان هم به غیر خودشان و لذلك، چون چنین احتمالی را می دهیم «يَمْكُنُ الاصل بإطلاق الدليل» یعنی ظاهر دلیل که اطلاق دارد. شما خواستید قرینه ای اقامه کنید دست از اطلاق برداریم. می گوییم نه، این قرینیت ندارد. پس اطلاق می ماسد سر جایش و تحقق پیدا می کند. این تقریب دوم.

تقریب سوم برای اشکال این است که ببینید راوی چی عرض کرد خدمت امام؟ گفت «متی يجوز أمره؟» عرض کرد که آقا، امر این کی نافذ می شود؟ یعنی توی ذهنش هست. می داند. تا یک زمانی این ها يجوز عنه ندارند. زمانی که این پایان پیدا می کند دارد می پرسد. زمان پایان حجر را دارد می پرسد. در مقام بیان این نیست که حجر کجاها هست، کجاها نیست. آن جاهایی که حجر هست پایانش کی هست؟ این را دارد سؤال می کند. پس ما نمی توانیم اطلاق بگیریم این جا. حضرت فرمود، درحقیقت دارد حضرت می فرماید آن حجری که می دانی، آن حجر وقتی بالغ شد و رشید شد پایان می یابد. اما حالا آن حجر کجاها است؟ همه جاها هست یا جاهایی هست که فقط به مصلحتش نباشد؛ اما جاهایی که در مصلحتش باشد و رفاه شخصی باشد نه، حجری نیست. آن را که دلالت نمی کند.

س: 10...

ج: بله، می‌گوید «متی يجوز أمره» یعنی امر او در کجا؟ در آن جایی که ممنوع است دیگه، خب یک چیزهایی است که روشن است که ممنوع نیست. می‌فرمایند که (این اشکال اشکال قوی‌ای است و وارد است). می‌فرمایند که «التقريب الثالث الحديث في سؤاله و جوابه» هم در مورد سؤال سائل که طرح کرده هم در مورد جوابی که امام علیه‌السلام داده، هر دو؛ هم سائل هم مجیب علیه‌السلام در صدد بیان چی هستند؟ پایان حجر هستند. اما این که حجر کجاها هست؟ در مقام این نیستند که ما اطلاق بگیریم. «غير ناظر إلى نوع التصرفات المحجورة»، هم حدیث در مقام سؤال سائل هم در مقام جواب امام ناظر نیست به نوع تصرفاتی که ممنوع است و انسان از آن محجور است. «بل بعد الفراغ من المحجورية» که یک محجوریتی وجود دارد علی نحو الاجمال «فالحديث ناظر إلى زمان رفعها عنه»؛ ناظر است به زمان رفع آن محجوریت از آن صبی یا از آن سفیه. «ولذلك فلا ينعقد عليه الإطلاق» و لذلك، به خاطر همین که ناظر به زمان رفع است فقط نه ناظر به نوع تصرفات محجوره باشد، منعقد نمی‌شود. براساس این مطلب اطلاق برای سؤال سائل و نه برای کلام امام علیه‌السلام تا این که شامل بشود تصرفات غیر ملزمه را. نه، تصرفات غیر ملزمه ما احتمال می‌دهیم اصلاً داخل در محجوریت نباشد. این هم که در مقام بیان آن نیست. آن را باید از جای دیگر برویم بفهمیم که ... این روایت نمی‌تواند دلیل باشد. «وهذا التقريب تام»، می‌فرمایند این تقریب سوم برای اشکال تام است «وعليه»، و بنابراین که این تقریب تام است «فلا يمكن إثبات الشرط المذكور بنحو مطلق بهذا الحديث». که بگوییم در تمام موارد بلوغ شرط است. نه، بعبارة آخری این دلیل اخص از مدعا است. نمی‌توانیم بگوییم در تمام موارد. آن جاهایی که به نفعش باشد، به مصلحتش باشد و امثال ذلک، آن جا نمی‌توانیم بگوییم. به خصوص آن جایی که هم می‌دانیم به نفع خودش است هم به نفع جامعه است. آن جا دیگه که اصلاً ضرر جامعه هم در آن نیست، نفع جامعه هم در آن نیست. بیاییم بگوییم آقا، این جمعیتی که این نوجوان‌های 14 ساله، 15 ساله که هنوز بالغ نشدند آمدند تأسیس کردند، انشاء کردند، بگوییم نه، هباء منثور است، لغو است، بی‌جا است، شارع لایعترف به. نه.

س: 13:8

ج: آره، بله، توی ذهن ... بله، بله، چون توی زمان امام صادق است. این‌ها می‌دانستند یک مورد محجوریت هست. می‌خواهد بفرماید برای صبی و سفیه محجوریت‌هایی هست. حالا می‌پرسد پایانش کی هست؟ در مقام این نیست که حالا کجاها هست، کجاها نیست. پس اطلاق نمی‌توانیم بگیریم دیگه. هر جایی که محجوریت هست. حالا کجا هست که این در حدیث در صدد بیان آن نیست. خب این هم ... مثل این که کسی می‌پرسد آقا، آن جاهایی که نماز قصر می‌خوانند، باید نماز را قصر خواند، اگر قصد عشره کردیم هم باز هم باید قصر بخوانیم؟ یعنی معلوم است یک‌جاها می‌باید قصر خواند. حالا شرائط قصر خواندن چیه؟ که این حدیث در مقام بیانش نیست. که مثلاً باید هشت فرسخ باشد، هشت فرسخ آن باید استدامه‌ای باشد یا تلفیقی هم می‌شود باشد؟ چهار فرسخ بروی، چهار فرسخ برگردی یا سه فرسخ بروی پنج فرسخ برگردی یا امثال ذلک؟ یا مثلاً شهرهایی یا جایی باشد که مسافرتت خیلی آسان بوده، مثل با هواپیما رفتی، با ترن رفتی، با کذا رفتی و این‌ها، که الان بعضی‌ها در این چیزها هم اشکال می‌کنند. نه، در مقام این نیست. او دارد می‌پرسد آن جایی که نماز قصر است، اگر قصد عشره کردی باز هم قصر است یا نه؟ و این نمی‌توانیم بگوییم اطلاق دارد پس می‌فهماند که همه جا قصر است. کجا؟ این که در مقام بیان آن نیست. این جا هم همین است. می‌گوید آقا، این صبی و سفیهی که امرش جایز نیست کجا پایانش؟ اما امرش کجا جایز است؟ کجا جایز نیست؟ در مقام بیان این نیست.

الوجه الثانی: حدیث «رُفِعَ الْقَلَمُ»

وجه دوم برای اثبات اشتراط بلوغ و رشد در مؤسسين اشخاص اعتباری. روایاتی است که روایت حدیث رفع قلم است «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الصَّبِيِّ عَنِ الْمَجْنُونِ» این‌ها را داریم «فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ دَلَالَةٌ مَفْهُومِيَّةٌ أَوْ مَنْطُوقِيَّةٌ عَلَى رُفْعِ الْقَلَمِ عَنِ الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ، كَمَا فِي» این موثقه‌ی عمار سبابطی «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» عمار سبابطی چون فتحی بوده فلذاست به مناسبت او گفته می‌شود موثقه. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُلَامِ مَتَى تَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ فَقَالَ إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً» این از آن روایاتی است که سن سیزده سالگی را می‌گوید نه پانزده، تمام شدن پانزده سال. «فَإِنْ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ» اگر قبلش محتلم شد؛ بلوغ غیرسنی پیدا کرد «وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ». «وَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَلَمُ وَ الْجَارِيَةُ مِثْلُ ذَلِكَ» جاری هم مثل پسر است یعنی آن هم سیزده سال، این از آن روایت‌هایی است که می‌گوید جاری هم سیزده سال «وَ الْجَارِيَةُ مِثْلُ ذَلِكَ إِنْ أَتَى لَهَا ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ حَاضَتْ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهَا

الصَّلَاةُ وَ جَرَى عَلَيْهَا الْقَلَمُ». خب این روایت دلالت مفهومیه دارد چون می گوید که اگر بالغ شد سیزده سالش شد یا محتلم شد یا بالغه شد یا حائض شد «جرت علیه القلم» مفهومی این است که اگر این جور نشد «لم یجرى علیه القلم» قلم بر او جاری نمی شود. خب حالا به این حدیث شریف استدلال شده که حالا تقریب و استدلال سه جور تقریب استدلال دارد که بعد عرض می کنیم.

«وخبیر ابنِ ظَبَّانَ» خبر که تعبیر می کنند یعنی نه موثقه است نه صحیحه است نه حسنه است ولی یک روایتی است. «قَالَ: أُتِيَ عُمَرُ بِأَمْرَاءٍ مَجْنُونَةٍ» یک خانم مجنونه ای را آوردند پیش عمر که «قَدْ زَنَتْ» گفتند آن کار خلاف را انجام داده «فَأَمَرُ بِرَجْمِهَا فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ» تو نمی دانی که قلم «یرفع عن ثلاثة عن الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ» مجنون که در حال جنون یک کاری انجام داده تا افاقه پیدا نکند و جنون برطرف نشود قلم از او برداشته شده، تو چطور می گویی که این را حد بزند؟ و هم چنین کسی که خواب است، حالا خواب است یک کاری انجام داد توی خواب، خواب دید مثلاً حالا یک کاری انجام داد این جا هم همین جور. خب «وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ خَبِرَ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ يَقُولُ» مثل این که ابی البختری وهب بن وهب باشد یک قوم و خویشی سببی با حضرت صادق سلام الله علیه دارد «عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ فِي الْمَجْنُونِ وَالْمَعْتَوِ» حضرت، حضرت امیر سلام الله علیه حسب این نقل درباره ی مجنون و بیهوش «الَّذِي لَا يُفِيقُ» و بیهوشی که افاقه پیدا نکرده و هم چنین «وَ الصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَبْلُغْ» و هم چنین درباره ی صبی ای که بالغ نگردیده است. حضرت درباره ی این سه طایفه چی فرمودند؟ «عَمْدُهُمَا خَطَأٌ» چون معتوه و مجنون را یک طایفه حساب کرده، صبی را هم یک تا، ضمیر تنبیه آورده. چون آن دو تا مثل هم هستند دیگر یک طایفه حساب شان کرده. «عَمْدُهُمَا خَطَأٌ» عمد به این ها ولو عمداً انجام داده باشند اما بحسب قانون خطا حساب می شود، حکم خطا دارد «تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ» عاقله عهده دار آن مسئولیت خطایی این هاست، عاقله هم یعنی «من تقرب الى القاتل بالاب» کسانی که به کسی که این قتل را انجام داده به واسطه ی پدر انتساب دارند مثل عمو، مثل برادر، ذکور هم باید باشند خواهرها و این ها نه، عمه و این ها نه. ذکورهایی که به واسطه ی اب انتساب به انسان دارند و انسان به آن ها منتسب است مثل برادرها، عموها و امثال ذلک. اما دایی نه، چون به واسطه ی مادر است. بله؟

س: .... 20:40

ج: نه، آن‌هایی که به واسطه‌ی او منتسب می‌شوند به انسان.

«مَنْ تَقَرَّبَ إِلَى الْقَاتِلِ بِالْأَبِّ، كَالْإِخْوَةِ وَ الْأَعْمَامِ وَ أَوْلَادِهِمَا» پسرعموها مثلاً این‌ها «وَ إِنْ لَمْ يَكُونُوا وَارِثِينَ فِي الْحَالِ» اگر چه الان آن‌ها وارث هم نباشند، چون طبقه‌ی اولی مثلاً موجود است این‌ها الان ارث نمی‌برند، اما اگر این یک خطایی کرد و دیه‌ای به گردنش آمد این آن‌ها باید آن دیه را بپردازند که این از آن احکامی است که خیلی‌ها بر نمی‌تابند. چون می‌گویند خب این گناه کرده این خطا کرده عمو که اصلاً حالا آن عمو حالا فرض اصلاً توی ایران زندگی نمی‌کند، می‌روند یقه‌اش را می‌گیرند می‌گویند آقا این این کار را کرده تو باید پولش را بدهی، او بزند تو باید پولش را بدهی. بله این‌هاست که ایمان می‌خواهد و این‌که انسان آن قبول کرده باشد حق خدای متعال را و این‌که «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ» (انبیاء/23) خدا سؤال نمی‌شود که چرا این حکم را کردی، اگر ما می‌پرسیم که چرا این حکم را کردی یک وقت می‌پرسیم تا یک چیزی یاد بگیریم آن عیب ندارد، ولی یک وقت می‌پرسیم که برای چی این حکم را کردی؟ اگر علتش را نفهمیم نمی‌کنیم. این معنایش این است که ما در مقابل خدای متعال عبد نیستیم. عبد این است که او می‌گوید، وقتی هم قبول کردی او حکیم است، قادر است علیم است، این‌هاست بعد می‌فهمیم علت دارد بیخودی نگفته. این مشکله‌ای که الان ما خیلی‌ها گرفتارش هستند معاذالله همین است که حق خدا هنوز معلوم نشده، چه حقی؟؟؟ حالا ان شاءالله اگر خدا را قبول داشته باشند، آن‌ها که اصلاً قبول ندارند که هیچی؛ آن‌ها هم که قبول دارند کأن حق خدا را هنوز قبول نکردند. ال این‌جا خدا فرموده است و عاقله است این‌جا فرمودند. البته تفسیر عاقله تفسیرهای دیگری هم دارد ولی این اشهر تفسیر است که بعضی‌ها گفتند ذکوری که ارث می‌برند، بعضی‌ها هم چیزهای دیگر گفتند اما اشهر اقوال در تفسیر عاقله همین است که شهید ثانی قدس سره در روضة البهیه شرح لمعه بیان کردند خواستید به آن‌جا مراجعه می‌فرمایید یا به مجمع البحرین که نقل کرده کلام شهید را نقل کرده.

س: .... 23:14

ج: او وظیفه‌ی آن است این هم ...

س: ....

ج: نه نه نمی‌تواند مراجعه کند، خدا فرموده او باید بدهد.

خب می‌فرمایند که «و قد» حالا «و قد رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ» از این دو یعنی مجنون و معتوه و صبی رفع قلم شده. «و یمكن التمسک بهذه الروایات علی تقریبین. التقریب الأول: یقول بعض الفقهاء» بعضی فقهاء می‌گویند ببینید «رفع القلم» از کی صادر شده؟ از مقنن، از شارع، یعنی پس به این قرینه که گوینده‌اش شارع مقنن است می‌گوید رفع قلم شده یعنی رفع قلم تشریح، رفع قلم تشریح، چون ما قلم تشریح داریم، قلم مؤاخذه داریم، قلم عفو داریم. مثلاً می‌گوییم خدایا بر جرائم ما قلم عفو بکش! من یک وقتی احصاء کردم توی بحث امر به معروف شاید ده دوازده تا قلم توی روایات است که اضافه شده به خیلی چیزهای مختلف، یکی‌اش عفو است، قلم عفو بر جرائم اعمال، قلم تشریح، قلم مؤاخذه، قلم عقاب و و این‌ها، قلم سؤال این‌ها. حالا این‌جا محقق خوئی این حرف از ایشان، ایشان فرموده «رفع القلم عن الصبی» چون خدا فرموده شارع دارد می‌فرماید یعنی قلم تشریح، قانون‌گذاری. چه قانون‌گذاری تکلیفی چه قانون‌گذاری وضعی. فلذا می‌گوید آقا بر اموال صبی خمس تعلق نمی‌گیرد، بر اموال صبی اموال زکوی صبی زکات تعلق نمی‌گیرد، خدا فرموده آقا این‌ها از دایره‌ی تشریح خارج هستند نه حکم وضعی دارند نه حکم تکلیفی دارند، نه یجب الصلاة دارند نه یجب الصوم دارند نه این‌که یک پنجم مالت از باب خمس است نه زکات نصاب‌های مختلف، ندارند این‌ها، قلم تشریح را معنا کرده ایشان. خب این یک معنا. خب اگر گفتیم قلم تشریح برداشته شده خب پس بر مدعای ما دلالت می‌کند دیگر، یعنی شارع قلم تشریح یعنی برای این‌ها نگفته، نفرموده راجع به این‌ها تأسیس شرکت می‌کنید، تأسیس صندوق می‌کنید قلم تشریح ندارد دیگر، یعنی حکم وضعی من این‌جا ندارم، حکم به نفوذ به صحت ندارم معنایش این می‌شود.

س: .... 26

ج: چرا بعد از تکلیف دیگر آن موقع عقد که هست آن وقت می‌شود عقدش، آن زمان دیگر قلم تکلیف را دارد چون بالغ شده اما قبل از آن بالغ نیست نه آن وقت ندارد.

س: ....

ج: نه کلا لفظ نگفتیم حساب می‌کنیم، نگفتیم کلا لفظ، مثل اجنبی‌ای که عقد را جاری می‌کند بعد آن‌که، اجنبی بوده.



«يقول بعض الفقهاء: معنى حديث رفع القلم عن الصبي و المجنون هو أن هؤلاء خارجون عن كتاب التشريع و الجعل» جعل احكام «سواء أ كان حكماً وضعياً» آن جعل و تشريع حكم وضعی باشد یا تكلیفی باشد «لذلك» به خاطر این كه «سواء كان حكماً وضعياً أو جعلياً» می گویند اطلاق دارد هر دو را شامل می شود «تمسكوا به» به این حدیث رفع قلم «لنفی الحكم الوضعی كدفع الزكاه و الخمس و امثال ذلك» این تقریب اول كه پس قلم تشريع برداشته شده. به تناسب این كه گوینده اش شارع است، گوینده اش مشرع است.

«التقريب الثاني» تقریب ثانی این است كه ما كار نداریم حالا گوینده اش هر كی می خواهد باشد ولی حذف متعلق یدل علی العموم. این جا فرموده رفع القلم، متعلق را حذف کرده، بالاخره قلم چی؟ قلم تكلیف؟ قلم مؤاخذه؟ قلم عقاب؟ قلم عفو؟ پس حذف متعلق گفتند یدل، الان هم در اصول یکی از مواردی كه می گویند عموم فهمیده می شود حذف متعلق است، این جا هم می گوئیم كه... «التقريب الثاني: لم تذكر هذه الأحاديث قَلماً خاصاً كقلم المؤاخذه» مثلاً «و مقتضى حذف المتعلق العموم و هو رفع أى قلم عنه» یعنی از صبی و مجنون «بما فيه قلم التشريع.» كه قلم تشريع هم در ضمن وجود دارد پس قلم تشريع هم برداشته شده. فرق این با قبلی این است كه این بعدی می گوید همه ی قلم ها برداشته شده به خاطر این قرینه، آن قرینه می گفت فقط قلم تشريع، آن هم با آن قرینه می گفت، این به خاطر حذف متعلق می گوید او به خاطر این كه گوینده اش است.

«التقريب الثالث: أن القلم مطلقٌ يعمُّ قلم التشريع باطلاقه اللفظي» تقریب سوم این است كه نه، ما به خود قلم نگاه می كنیم می گوئیم ما قلم های مختلف داریم، قلمی كه «يكتب به التكليف» قلمی كه «يكتب به التكليف الوضعي» قلمی كه «يكتب به المؤاخذه» قلمی كه «يكتب به العفو» پس خود قلم اقسامی دارد، حصصی دارد، شارع فرموده رفع قلم شده، پس این اطلاق دارد این قلم همه ی حصص هم آن جا مقید به قلم خاص نكرده كه درست؟ مثل این كه گفت الماء طاهرٌ می گوئیم آب اقسامی دارد ماء بحر هست ماء بئر هست ماء مطر هست چه هست اطلاق دارد. این جا می گوئیم قلم چی هست قلم چی هست قلم چی هست، یکی از قلم ها قلم تشريع است، فرموده قلم برداشته شده پس قلم تشريع را به اطلاق شامل می شود. این هم خب دیگر بقیه اش را اگر می خواهیم بخوانیم آن اشكال آقايانی كه می گویند شما فلان .... و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ: 1401/12/15

پایان